



شعرا انقلاب در چالش با چهار پرسش مهم (یک بررسی آسیب شناسانه)

مقدمه

با یک نگاه تازه و یک تعبیر غیر معمول، می توان انقلاب اسلامی را انقلاب در شعر نیز دانست. این گونه نتیجه گیری، محصول نگاه کارکردی به مقوله انقلاب است و اثری که بر بن مایه ها و ساخت های فکری و اندیشگی جامعه و حوزه های اجرایی آن ها گذاشت.

انقلاب در معنای لغوی، ایجاد تحول است و منقلب کردن. هر انقلابی ناگزیر تأثیر خود را بر همه ساخت های زیر مجموعه جامعه تحمیل می کند و در این میان، حوزه هایی که به نحوی با فکر، اپدولوژی و عقیده پیوستگی دارند، تأثیر بیشتری می پذیرند. شاید ذکر این نکته ضروری نباشد که تأثیر انقلاب، مثلاً بر حوزه های فنی و مهندسی جامعه (به لحاظ کارکردی) بسیار کم و ناچیز است و در مقابل تأثیر آن بر حوزه های فکری، فلسفی، هنری ادبی، عقیدتی و ... بسیار زیاد! اما توجه به این نکته، ما را به سمت پاسخ به این سؤال می کشاند که آیا تأثیر انقلاب ها به طور عام بر حوزه های فکری و اندیشگی مثبت است یا منفی و این که فی المثل وقتی در یک کشور، انقلابی رخ می دهد که نظام برآمده از آن با نظام سابق تضاد اندیشگی دارد، آیا همه دامنه تأثیر آن در ابعاد ساختاری و محتوایی مثبت است یا خیر؟

نوشته حاضر، در واقع پاسخ کوتاه و مجمل به این پرسش است که: «آیا جریان شعر انقلاب اسلامی که از پس دمیدن مهر انقلاب آغاز شد و تا امروز نیز ادامه یافته است و در حوزه های مختلف تحولات اساسی ایجاد کرده است، در جایگاه واقعی خویش است یا هنوز بایسته و شایسته» شکل دیگر این سؤال، بررسی و در حقیقت آسیب شناسی جریان شعر انقلاب اسلامی است که طی چهار پرسش اصلی به آنها پاسخ داده خواهد شد.

نویسنده این نوشته، معتقد است که در بررسی های اساسی و تحلیلی، ناگزیر باید از دیدگاه معرفت شناسانه به موضوع نگریست تا شور مقدس انقلابی بودن و یا خشم ناموجه دشمنی با اپدولوژی انقلاب، دامن تحلیل ها و بررسی های علمی را نیالاید. به هر روی، این یک نظر و تحلیل است.

واژه‌های کلیدی

۱. شعر انقلاب اسلامی ۲. بررسی تحلیلی شعر انقلاب اسلامی ۳. شعر دفاع مقدس ۴. آسیب‌شناسی شعر انقلاب اسلامی ۵. شعر جنگ

نکته اول: قطع شدن جریان طولی خط

سیر شعر فارسی

از تاریخ سرایش نخستین شعر نو تا ظهور پدیده انقلاب اسلامی، جدال و دغدغه‌های عمده‌ای پیرامون سنت گرای و نوگرایی در شعر نو بروز کرده است. مرور مختصر تاریخ شعر نو فارسی از حدود سال ۱۲۹۰ تا حوالی پیروزی انقلاب به روشنی ما را به این نکته وقوف می‌دهد که تاریخ نو شدن جامعه‌های کهن و ساختارهای تکراری شعر فارسی بعد از عهد بازگشت (دوره بازگشت ادبی به مکتب خراسانی)، تاریخی سراسر کشمکش و نزاع بوده است. این نزاع، در هر دوره و با ظهور هر پدیده سیاسی اجتماعی و یا ظهور چهره‌ی تازه‌ای در شعر نو یا شعر سنتی، رنگی تازه می‌گرفته است. نه دلپستانان به سنت‌های هزار ساله شعر پارسی به سادگی توانستند آنچه را که میزان درست در شعر می‌دانستند به آسانی به فراموشی سپارند و نه شیفتگان نوگرایی توانستند در این سال‌های پر دغدغه، به آسانی اشتیاق خود را فرو نشانند و از نوگرایی و نوسرایی در گذرند.

نتیجه این کشمکش‌ها در هر دوره، ظهور شاعران شاخص، مجلات شاخص ادبی، دسته‌بندی‌های خاص ادبی و ... بوده است که شرح مفصل آن به همراه شواهد و مثال‌ها در تاریخ معاصر ضبط شده است (از جمله، ر.ک: تاریخ تحلیلی شعر نو فارسی).

هرچه بود از پس ماندن آن‌که دوره بازگشت ادبی و شاعران مقلد و متصنع آن‌که به اندیشه بازگشت به دوره فاخر خراسانی، شعر را در این سکون انداخته بودند، ایجاد کرده بود، شعر نو و نوگرایی در شعر - که محصول مستقیم غربی شدن و نوشدن جهان پس از رنسانس بود و اثر آن بر نوگرایان و روشنفکران ایران نیازی به شاهد و دلیل ندارد، توانست راه تازه‌ای در بن‌بست دوره بازگشت بگشاید. این گشایش، البته بی زحمت و یک شبه نیز حاصل نشد و بیش از هشتاد سال فکر و ادب این مملکت را به خود مشغول داشت و حاصل آن شد که شعر نو فارسی به عنوان دریچه‌ای به جهان تازه شعری، به رسمیت شناخته شود و نفس تازه ای باشد دمیده در جان شعر فارسی. اگر در میزان قضاوت درباره شعر نو، نباید خوب و بد و غث و ثمین آن را با هم سنجید و مثلاً برخی شعرهای بی‌محتوای دهه ۳۰ و شاعران بی‌محتوای دوران‌های مختلف را با یکدیگر قیاس کرد، برای یک نگاه کلی و تحلیلی، برآمد و جمع بین همه اتفاقات، شعرها و شخصیت‌ها اهمیت دارد و به نظر نمی‌رسد کسی از هر طبقه و با هر معیاری، در نتیجه بخش بودن جریان شعر نو برای ادامه راه شعر پرچار فارسی تردید کند و اجماع کلی نظرات، بر ثمر بخش بودن جریان شعر نو و شاخه‌ها و شعب آن برای شعر فارسی، تأکید دارد.

در پیشینه شعر نو، دو جریان عمده سراغ داریم: نخست نوگرایان و دوم نئوکلاسیک‌ها. دسته اول، شاعران پیشرو شعر نو بودند که با نگاهی دیگر گونه، تحول و

نوگرایی همه جانبه را در صورت و باطن شعر خواستار بودند و دسته دوم، بخشی از مخالفان اولیه شعر نو، که تنها با نوگرایی در محتوا و برخی موضوعات کنار آمده بودند و تغییر و تحول ساختارهای گذشته را نمی‌پذیرفتند. از هر گروه نیز شاعران نامی زیادی را می‌توان نام برد. در گذر تاریخ و ایام، دسته دوم کم کم به حاشیه رفتند و دسته نخست غلبه رسمی یافتند.

در کنار این دو دسته، دسته‌ای از شاعران بودند که به عنوان بخش افراطی‌تر دسته دوم، از اساس با ذات نوگرایی در ساختار و محتوای شعر مخالفت داشتند و وصف و شرح نزاع هایشان با نوگرایان، در خاطره سطور مجلات ادبی سال‌های پیش از انقلاب نهفته است.

توجه به این نکته مهم برای فهم بهتر بحث ضروری است که به هر شکل و با وجود همه مشکلات و مخالفت‌ها جریان شعر نو و نوگرایی پس از کنگره نویسندگان و شاعران که حوالی سال ۱۳۲۴ با حضور جمعی از نوگرایان در کنار اساتید سنت‌گرا تشکیل شد، در تاریخ شعر فارسی رسمیت یافت و مخالفت‌های اساسی که در حد طرد و انکار شعر نو و نوگرایی در شعر فارسی بود، اندکی تعدیل شد. تقریباً از همین سال هاست که شاعران عمده و مطرح شعر نو و مهم‌تر از آن جریان‌های مهم شعر نو (آزاد، سپید، حجه‌ناب و ...) شکل می‌گیرند و به عنوان وجه غالب ادب فارسی و شکل رسمی شعر، تا ظهور انقلاب ادامه می‌یابند. در توجیه غالب بودن این جریان نیز، ذکر همین نکته کافی است که آن‌چه امروز از میراث حدود یکصد سال گذشته ادبی ایران به دست ما رسیده است نه دیوان‌های غزل و قصیده، که مجموعه‌های شعری نو و نئوکلاسیک از شاعران نوسراست.

پس از انقلاب اسلامی، خط سیر شعر فارسی که تازه داشت دغدغه‌های عمده جدال سنت‌گرایان و نوگرایان ادبی را پشت سر می‌گذاشت و سکونی می‌یافت، به یکباره بر هم خورد. این، البته امری طبیعی بود و در پیامد هر انقلابی، این تغییرها طبیعی است؛ علی‌الخصوص این، که انقلاب اسلامی، یک انقلاب عقیدتی بود. حاکم شدن ایدئولوگ‌ها و ایدئولوژی‌های جدید باعث شد تا موازنه قوا در شعر و هنر نیز تغییر کند.

پس از انقلاب کسانی که میدان دار اصلی جریان‌های فرهنگی و ادبی قیل بودند و عموماً به لحاظ ایدئولوژیکی، یا به عبارت بهتر ایدئولوژی انقلابی و گرم سال‌های ابتدایی، نمی‌توانستند با معیارهای تازه و ایدئولوژی جدید وفق پیدا کنند و کنار بیایند، خود به خود از میدان به حاشیه پرتاب شدند. البته انقلاب خود نیز نه می‌خواست و نه می‌توانست با وجود مبانی متفاوت عقیدتی، آن‌ها را در خود بپذیرد و جایگاهشان را تغییر ندهد.

این افراد، به طور عمده کسانی بودند که شعر نو فارسی را در جریان‌های پیش رونده آن ادامه می‌دادند و جلو می‌بردند. از ابتدای شعر نو و شروع کار کسانی مثل لاهوتی و نیما تا ایام پیش از انقلاب و ظهور جریان شعر حجم و ... جریان شعر نو به سد سدی چون انقلاب اسلامی برخورد نکرده بود. نتیجه این برخورد، که با یک نگاه عقیدتی و انقلابی کاملاً موجه است، جابه‌جایی مجدد جریان‌های شعری بود و نوعی بازگشت ادبی دوباره؛ چرا که جریان شعر رسمی مجدداً به جریان سنتی تغییر چهره



● با یک نگاه تازه و یک تعبیر غیر معمول، می‌توان انقلاب اسلامی را انقلاب در شعر نیز دانست.

● پس از انقلاب اسلامی، خط سیر شعر فارسی که تازه داشت دغدغه‌های عمده جدال سنت‌گرایان و نوگرایان ادبی را پشت سر می‌گذاشت و سکونی می‌یافت، به یکباره بر هم خورد.



یافت و جریان‌های دمنده و پیش‌رونده شعر نو، در حاشیه لنگ لنگان به راه خود ادامه دادند.

تا دو سه سالی پس از پیروزی انقلاب جریان شعر (بما هو شعر) در دمندگی و توفندگی سال‌های آغازین انقلاب در محاق بود و تنها پس از آغاز جنگ تحمیلی بود که شعر مجدداً به جریانی مؤثر تبدیل شد با مشخصه‌ها و مؤلفه‌های خاص خود، که به آن‌ها اشاره خواهد شد.

اکنون پرسش اول بحث مشخص می‌شود: آیا تغییر و توقف خط طولی شعر فارسی (در واقع شعر نو) که به دلیل ظهور انقلاب پیش آمد و با تثبیت شدن در جریان رسمی نئوکلاسیک شعر انقلاب (که بنان خواهیم پرورش) ادامه یافت، واقعه‌ای به نفع شعر فارسی بوده است و در میزان بررسی، می‌توان قطع این جریان توسط شعر انقلاب را، مؤلفه مثبتی برای شعر انقلاب به حساب آورد؟ به این پرسش در انتهای نوشته و در جمع بندی نهایی پاسخ خواهیم داد.

نکته دوم. شعر انقلاب یا شعر جنگ

عنوانی را که «شعر جنگ» و به بیان‌های دیگر «شعر دفاع مقدس» و «شعر پایداری» می‌خوانیم، در واقع به طور خاص مسیر به دورانی ده ساله یا اندکی بیش‌تر از تاریخ شعر فارسی است.

تحمیل جنگ علیه کشور تازه انقلاب کرده ایران، تنها بر ساخت‌ها و بافت‌های سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی ما تأثیر نگذاشته، مهم عمده عناصر شکل دهنده شعر انقلاب اسلامی، متعلق به جنگ تحمیلی و ادبیات خاصی است که بر جای گذاشت.

در بخش پیش، گفتیم که سال‌های اولیه انقلاب پیش از بروز جنگ برای شعر فارسی سال‌های تکلیف و سرورگمی بود و شاید دوره‌ای که نیاز بود تا جامعه ساختار و محتوا تغییر کند و بخش‌های اجرایی و نهادهای شعری تغییرات اساسی خود را بر اساس ایندولوژی تازه نهادینه کنند. جنگ که در گرفته شعر انقلاب، که مبنایی عقیدتی داشت، به عنوان ابزاری از ابزارهای دفاع معتقدانه به صف دفاع پیوست و تقریباً (حداقل تا چند سال اول جنگ) بدنه اصلی شعر انقلاب درگیر جنگ موضوعات جنگ دفاع، ایثارگری و موضوعات و مصادر پیرامونی مشابه شد. سال‌های شعر جنگ و آثار باقی مانده از آن، درحقیقت اصلی‌ترین سال‌ها و آثار شعر انقلاب هستند. شعر انقلاب اسلامی، به اشتیاق تمام از سوی شاعران مطرح و پیرو، به «شعر جنگ» تحویل و تبدیل شد و تقریباً همه مواد و موضوعات خود را از آن گرفت. شعر سال‌های جنگ با همه افت و خیزها و متن‌ها و حاشیه‌هایش، از آن جا که شعر رسمی مملکت را پوشش می‌داد و جلوه و جلای ظاهر رسمی و عیان آن بود و توانسته بود دل‌مشغولی مشترک و عمده همه شاعران شود، اصیل‌ترین بخش شعر انقلاب اسلامی است. در این دوره آن‌چه پیوند دهنده، تربیت کننده و شکل دهنده صورت شاعران انقلاب اسلامی (چه پیران قوم و چه جوانان تابع آن‌ها) بود، در جنگ و موضوعات آن خلاصه می‌شود و شعر رسمی، شعر جنگ یا شعر دفاع مقدس است.

پس، جنگ توانست شعر و شاعران انقلاب اسلامی را به شکلی خاص متحد و هم‌مسیر نماید و شدن شعری آن‌ها را شکل دهد.

اما شعر جنگ تأثیر دیگری نیز بر شعر انقلاب گذاشت. بررسی مجمل و مرورار شعر جنگ (منهای برخی استثناها) به ما نشان می‌دهد که انتخاب قالب و ساختار شعر انقلاب (به معنای مصطلح) نیز، محصول کارکردهای حماسی و نیازهای ذاتی شعر جنگ است. در واقع، نیاز شعر جنگ به وزن، قافیه و قالب و ساختار آهنگین و سنتی، ناخواسته، قالب‌های شعری انقلاب را نیز تعیین و تقویت کرد.

این، البته بدون زمینه و مبنای نبود؛ بلکه با توجه به روی کار آمدن شاعران سنت‌گرا یا نئوکلاسیک، که با ایندولوژی انقلاب موافق بودند و جای‌نشینی آنان به جای شاعران و جریان‌های شعری نوگرای قبل از انقلاب، زمینه حذف جریان‌های نوگرا و قالب‌های نو وجود داشت؛ اگر چه این زمینه، بر بستر یک بی‌تعریفی برای آینده شکل گرفته بود و اگر جنگ رخ نمی‌داد، مشخص نمی‌شد که چگونه شعر انقلاب خود را بازتدوین و به‌روز می‌کرد.

پس نتیجه کلی این بخش را می‌توان در این سطور خلاصه کرد که شعر جنگ، در واقع، شکل دهنده اصلی و زبوساخت مبنایی شعر انقلاب در موضوع، قالب، محتوا و صورت است و همین شعر، که سال‌های ده چندان کمی از عمر شعر انقلاب را پوشش داده است، اصیل‌ترین بخش شعر انقلاب است؛ بخشی که باعث اتحاد موضوعی، صوری، ساختاری و محتوایی و حتی نوگرایی‌های محتوایی و ادبی در قالب‌های شعر فارسی بین شاعران و ظهور و شناساندن شاعران مطرح شعر انقلاب اسلامی شد.

پیش‌بینی دوم نوشته حاضر، این است که «تقش و جایگاه شعر جنگ در شعر انقلاب اسلامی» چیست و آیا بدون لحاظ کردن آن، می‌توان شعر انقلاب را تعریف کرد؟ به این پرسش نیز در ادامه پاسخ می‌دهیم.

نکته سوم. سردرگمی در تعریف

پایان جنگ تحمیلی و با اندکی تسامح سالیانی بعد از پایان جنگ، آغازی بر دوره تازه‌ای از شعر انقلاب اسلامی است. گفتیم که در شعر جنگ گره‌ور اصیل شعر انقلاب پرورش می‌یابد و بی‌شک می‌شود. اکنون به این عبارت می‌افزاییم که پس از پایان فیزیکی جنگ، شعر انقلاب اصالت تازه یافته خود را از دست می‌دهد.

پایان یافتن شور انقلابی سال‌های اولیه انقلاب و در پی آمدن آن سال‌های جنگ ظهور اندیشه‌های تازه‌تر و پایان رسمی جنگ در واقع موضوعات اصلی شعر جنگ را از بین می‌برد. شروع دهه هفتاد، شروع دوره بی‌تعریفی در شعر انقلاب است. انکار جنگ بود که در سال‌های پیش از آن، اصالت را به شعر انقلاب تزریق می‌کرد. پایان جنگ باعث شد موضوعات شعری انقلاب، که تقریباً همان موضوعات شعر جنگ و مفاهیمی مانند ایثار، شرفه استقلال، دفاع و... بودند نیز، کارکرد و تأثیر اصلی خود را از دست بدهند. انکار نمی‌کنیم که در شعر سالیان جنگ، شعرهای فراوانی با موضوعات غیر جنگ هم بودند و منتشر شدند، اما آن‌چه بر آن ابرام می‌ورزیم، رسمی بودن شعر جنگ و موضوعات آن، به عنوان وجه غالب بیرونی و بدنه اصلی شعر انقلاب در آن سال‌هاست.

تا سال‌هایی پس از پایان جنگ مضامین شعری غالب توانستند در بدنه اصلی شعر انقلاب جریان داشته باشند، اما پس از این سال‌ها، سردرگمی شاعران در یافتن

● تا دو سه سالی پس از پیروزی انقلاب، جریان شعر (بما هو شعر) در دمندگی و توفندگی سال‌های آغازین انقلاب، در محاق بود.

● جنگ که در گرفت، شعر انقلاب، که مبنایی عقیدتی داشت، به عنوان ابزاری از ابزارهای دفاع معتقدانه به صف دفاع پیوست.



نکته چهارم. راه بی‌راهبرد آینده

بررسی مختصر شعرهای منتشر شده در سال‌های بعد از جنگ تا امروز، ما را به دو نکته وقوف می‌دهد: نکته اول، که در بخش پیش نیز به آن پرداختیم، فاقد بودن تعریفی برای کارهای انجام شده و حتی برای انجام کار و حرکت شعری است. در واقع، این سال‌ها به نوعی «سال‌های بی‌تعریفی» است. نکته دوم، که از نکته اول نیز اهمیت بیشتری دارد، عدم تلاش در ارائه راهبرد برای آینده شعر انقلاب است.

نکته مهم، این است که ما امروز برای نسل تازه شاعر شده و حتی نسل پیشین شاعر، هیچ‌گونه تعریف راهبردی، که در معنای خود متقوم به «شعر انقلاب» باشد نداریم. شاید کسانی این قضاوت را بی‌انصافی در مورد شعر انقلاب بدانند؛ اما حقیقت آن است که در سال‌های پشت سر گذاشته بعد از جنگ و سال‌های پیش رو، هیچ عنصری در شعر انقلاب (جز اندکی مایه‌های مذهبی) وجود ندارد که قبل از آن در شعر نئوکلاسیک نبوده باشد و ما بتوانیم شعر انقلاب را به آن تعریف کنیم. در شعر این سال‌ها و اگر چنین باشد سال‌های بعد از این، پراکندگی موضوعی، بی‌حساب است. قالب و فرم و صورت و ... نیز اتفاق خاصی که علیه بیاباد نبوده است و ... بنابراین، شعر انقلاب را به هیچ‌یک از این موارد نمی‌توان تعریف کرد. تنها تعریفی که در مورد شعر انقلاب می‌توان داشت، «تعریف بی‌زمان» است؛ یعنی «شعر دوران انقلاب». به نظر نگارنده این مسطور، شاعری که پس از این همه سال از تاریخ شعر نو، هنوز دست‌گراست و از سر زلف پلر و خم ابروی مبهتوق سخن می‌گوید، تعریف و تکلیف خود را بهتر می‌داند. لاف او در جهان کهنه خود تعریفی دارد که محور کارش است. شیفتگی نسل جدیدتر شعر انقلاب به بازی‌های شور و هیجانی، کلامی، اگر درست تطبیق شود، دلیلی جز بی‌راهبرد بودن ندارد و عجب آن‌که هنوز ما نمی‌پذیریم و نمی‌خواهیم به این نکته اقرار کنیم، که خاموشی سال‌های طولانی شاعران پیشرو شعر انقلاب (شاعران الگو) آسیبی جدی برای شاعران نسل‌های بعد و اساس شعر انقلاب فراهم کرده است. سال‌هاست که این بی‌تعریفی و بی‌تکلیفی جان شعر انقلاب را می‌آزارد. «شاعران الگو» به ترانه‌سرایی و سرودن در آفاق‌های بی‌تعریف کشیده شده‌اند و «شاعران پیرو» در سردرگمی‌های خویش، بین قالب‌های مبتذل و تکراری و مضامین خیابانی دست و پا می‌زنند.

مشکل چهارم شعر انقلاب، فقدان راهبرد برای آینده است. سؤال این است که: «در ادامه راه شعر انقلاب چه باید کرد؟»

تحلیل و نتیجه‌گیری

در مقدمه این نوشتار آوردم که در میزان قضاوت به خصوص اگر عنایتی از روی صلق به بررسی و حل مشکل باشد، باید نگاهی واقع‌گرایانه به موضوع داشت به دور از شیفتگی و غرض. آن‌چه گفته شد نیز، حصر استقرایی ندارد و ممکن است کسانی جز صاحب این قلم، نکاتی را بر این نکته‌ها بیفزایند یا کم کنند. یادآوری این نکته نیز ضروری است که آنچه آمد، نه به قصد سیاه‌نمایی و ناموفق بودن شعر انقلاب، که به

موضوعاتی تازه برای سرودن و پیش رفتن، و مبهم بودن آفاق‌های پیش رو، زمان را به حدود ده سال پیش از آن، یعنی سال‌های اولیه انقلاب بازگشت داد؛ با این تفاوت که اکنون نسلی آماده و تربیت یافته در دامن شعر انقلاب و شاعران فراوان پیرو آن‌ها، منتظر آفقی تازه و در پی تعریفی نو بودند. در واقع، «اکنون از چه بسزائیم و چگونه» پرسش اصلی و ناگفته شاعران این سال‌ها شده بود.

شعر انقلاب، پس از جنگ از دو حیث فاقد تعریف است: نخست آن‌که نمی‌داند در جایگاه و ایستگاه تازه خود، به کدام سو و با کدام مرکب رو کند و پیش برود؛ و دوم این‌که نمی‌داند با طرد و انکاری که نخواست از نوگرایی‌هایی اساسی در شعر قبل از انقلاب کرده است، چگونه به این مسیر بازگشت نماید.

شعر جنگ شاعران خوبی را برای انقلاب اسلامی پرورش داد؛ شاعرانی که توانستند چون اسلاف نئوکلاسیک خود در پیش از انقلاب مضامین تازه را در ریختی امروزی‌تر و با زبانی بهتر و به روزتر ارائه دهند؛ اگرچه تحولی در قالب کار و صورت معهود آن نباشد. اما همین شاعران، وقتی از مضامین در اختیار تهی شدند، برای ادامه راه در جستجوی گوی‌گه مشترک تازه‌ای برنیامدند. کثرت شعرها و شاعران این سال‌ها و پراکندگی، بی‌محتوایی و ضعف آثار ارائه شده به بهترین شکل حکایت از این سردرگمی و بی‌تعریفی دارد.

در حقیقت تعریف‌هایی که باید سال‌ها پیش و در آغاز راه شعر انقلاب بر بنیاد تعریف قبلی شکل می‌گرفت و راهبردهایی برای ادامه راه ارائه می‌داد، به دلیل بروز جنگ تا این سال‌ها به تأخیر افتاده بود و اکنون نسل شاعر پرورش یافته در دامن انقلاب و جنگ تکلیف خود را در فرار به گذشته یا ادامه راه مبهم آینده نمی‌دانست.

چنین بود که کار شعر انقلاب در این سال‌ها و سال‌های پس از آن، به آزمون و خطایی تجربی و فاقد راهبرد بدل شد. اکنون، هر کس به فرودشته در پی یافتن آفقی تازه حرفی نو و تجربه‌ای بدیع بوده بلکه با خویش و صبروریت شعری خویش کنار بیاید و پیش برود.

از دیگر سو، بخش عمده‌ای از پتانسیل شعری این سال‌ها، که اگر بر اساس راهبردی خاص هدایت می‌شد به نتایج خوبی می‌رسید، مصروف سرودم‌های سفارشی، نشر کارهای بی‌محتوا و مضمون و آزمون تجربه‌های پیش‌آموده و تکراری سال‌های پیش از انقلاب در شعر نو شد.

فرو نشستن موج‌های توفنده شعر انقلاب (در واقع شعر جنگ) اگر با جاری شدن در مسیری خاص همراه بود، به یقین منتج به نتایج خوب و مفیدی برای شعر انقلاب بود؛ اما عدم تعریف و چالش شاعران انقلاب با بی‌تعریفی، که تا روزهای امروز نیز ادامه دارد باعث شد که رکودی جدی در وضع شعر انقلاب پدید آید و دیگر از حوادث شعری خبری نباشد و اگر موضوعات مذهبی و درون‌مایه‌های معنوی در این سال‌ها نبود، شعر انقلاب دچار رکود جدی‌تر و کامل‌تری می‌شد.

پرسش سوم این نوشته، این است که «چرا با اتمام جنگ و آغاز دوره جدید شعر انقلاب اسلامی، شعر انقلاب دچار رکود شد و نتوانست در مسیر تازه‌ای به راه خود ادامه دهد؟ تکرار بی‌در پی گذشته و یا بی‌اصالتی محتوایی و صوری شعر سال‌های پس از جنگ معلول چه چیزی است؟»

● پس از پایان فیزیکی جنگ، شعر انقلاب، اصالت تازه یافته خود را از دست می‌دهد.

● عدم تعریف و چالش شاعران انقلاب با بی‌تعریفی، که تا روزهای امروز نیز ادامه دارد، باعث شد که رکودی جدی در وضع شعر انقلاب پدید آید.



باید بزرگ شمرده شوند و ادامه یابند. چرا که تنها بخش شعر انقلاب اسلامی که می‌توان آن را واجد تعریف شعر انقلاب دانسته شعر جنگ است؛ ادبیاتی یا بلورهای مضامین، اعتقادات و صورت و ظاهر انقلابی.

به نظر می‌رسد که تعریف شعر انقلاب، تنها و تنها با تعریف شعر جنگ مقذور است و از این حیث، شعر جنگ جایگاهی عمده و سهمی اساسی در شکل‌گیری شعری دارد که هنوز کلیت آن باید مورد مذاقه و بررسی جدی قرار گیرد.

در خصوص پرسش سوم و چهارم، مشکل، اساسی و جدی است. سال‌هاست که نقد شعر انقلاب اسلامی جدی گرفته نمی‌شود و بررسی‌ها و پرسش‌ها و اقتراح‌ها، به تعریف و تعارف واگذار شده است. سمینار یا کنگره‌های برای بررسی اساسی و مبنایی شعر انقلاب تشکیل نمی‌شود و جریان‌های شعری انقلاب و به تبع آن‌ها شاعران، در سردرگمی و بی‌تعریفی، هر روز راه به جایی تازه می‌برند و بر مسیری دشوار و مبهم قدم می‌زنند. صفحات مهم ادبی و شعری انقلاب تعطیل شده یا خالی از نقدهای نظری و مبنایی، تنها و تنها بر تکرار شعرها و چهره‌های گنجه اصرار می‌ورزد. شاعران الگو نیز، که خود باید راهنما و راهبر نسل‌های بعدی باشند بی‌تعارف هر یک در پی کار خویش‌اند و شاعران انقلاب و شعرشان، طوطی‌وار در صفحات روزنامه‌ها و مجلات روشنفکری دست و پا می‌زنند. به نظر می‌رسد باید برای بررسی شعر انقلاب اسلامی، آرایه تعاریف و راهبردهای جدید برای آینده و نیز بررسی کارنامه بیست ساله گذشته، بحث‌ها و اقتراحات اساسی صورت گیرد و کلیت کار گذشته، بدون تعریف به مصداق خاص، بررسی و تحلیل شود. برای نسل مردد شعر انقلاب، راهکارهای تازه‌ای آرایه شود تا روزی اگر بنا بر تعریف شعر انقلاب باشد، صرفاً «تعریف به زمان» صورت نگیرد. شعر انقلابی دامن سرشار از مؤلفه‌ها و عناصری داشته باشد که مختص خودش باشد. در کنار

این، بررسی‌ها و اقتراح‌ها باید بر زمینه‌های عملی‌تر، مانند اهتمام شاعران و منتقدان به آرایه اسلوب‌های تازه، برگزاری جلسات نقد نظری در مورد شاعران شاخص و مؤلفه‌های موجود (مثل عناصر مذهبی در شعر و...) نیز، برای غنابخشی به جریان شعر انقلاب تلاش نمود.

بررسی و سنجش میانه و نسبت شعر انقلاب با شعر روشنفکری، که در سال‌های اخیر رشد نسبتاً سریع‌تری داشته و اندک اندک پیشرفت بیشتری می‌کند نیز، از اهم بحث‌ها و موضوعاتی است که به نظر می‌رسد باید بررسی شود.

چنان‌جا همه این موارد، آن چه اهمیت دارد، در نظر آوردن این نکته است که کارنامه شعر انقلاب، سال‌ها بعد به عنوان «فصلی از شعر فارسی بعد از دوره شعر نو» بررسی خواهد شد. ربط و نسبت و غنا و توفیق در این مسیر نیز، قطعاً از کمالات بررسی کارنامه شعری انقلاب خواهد بود. مشخص کردن این ارتباط و آرایه تعریفی تازه از این رابطه، می‌تواند کمک شایانی به سایر تعریف‌ها بکند. به هر حال، برای برون‌رفت از وضع فعلی، باید چالش‌های جدی پیش رو را با تأمل بیشتری مورد مذاقه قرار داد؛ موضوعاتی که بررسی و تحلیل آن‌ها، می‌تواند افق شعر انقلاب را در آینده شفاف و روشن سازد.

قصید تحلیل مایه نگارش یافت. در این نوشته به هیچ روی تصمیم بر چشم پوشی از تلاش شاعران و شعرهای خوب انقلاب نبوده است، اما آن چه بنان پرداخته شد، به احتمال فراوان، نکاتی است که در این سال‌ها کمتر مورد تحلیل قرار گرفت؛ و گرنه، بر شمردن مشخصات و ویژگی‌های موفق شعر انقلاب نیز، خود باب بحثی است که پیش از این گشوده و به آن پرداخته شده است.

در مورد سؤال اول این نوشته، به نظر می‌رسد آن چه که روی داده، در واقع بیش از آن که بر تعریفی شعری و ادبی استوار باشد، بر مبنای عقیدتی و انقلابی استوار بود. برین خط طولی شعر پیشرو نو و بازگشت به نوکلاسیک سرایی، تقریباً به صورت رسمی یا حذف چهره‌های ناموجه رژیم گذشته، از اتفاقاتی بود که ناگزیر باید روی می‌داد؛ چرا که از آفت‌ها و آسیب‌هایی برای انقلاب اسلامی خالی نبود. اما حصر شعر انقلاب و شروع بر زمینه‌ای سنتی‌تر، بدون بررسی آن چه در گذشته روی داده بود و می‌داد، مشکلی است که در دامن کم توجهی شاعران سال‌های آغازین انقلاب به جریان شعر نو، پا گرفت. حذف شاعران و جریان‌های شعری رژیم گذشته مانند سایر بخش‌ها موجه و مورد تأیید است؛ اما بر این نکته تأکید می‌رود که قطع شدن جریان طولی خط سیر شعر نو فارسی و عدم ادامه و تحلیل و در واقع روزآمد کردن آن، تنها و تنها معلول بی‌توجهی شاعران ابتدای انقلاب است. بازگشت به دامن قالب‌های سنتی و در حقیقت رسمی کردن آن‌ها، اگرچه با تنوع و نوآوری در مضامین و... چهره‌ای نوکلاسیک از ادبیات انقلاب را به نمایش می‌گذارد، اما نمی‌تواند ادامه منطقی خط سیر شعر فارسی شمرده می‌شود. از این حیث، باید اکنون آن چه در سال‌های ابتدایی انقلاب به آن بی‌توجهی شده است، مجدداً مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

سؤال دوم این نوشته، همسانی و تعریف واحد شعر جنگ و شعر انقلاب بود. ادبیات برآمده از دفاع مقدس، ادبیاتی در خور تقدیر و شایسته است. شعرهای خوب با مضامین عالی و بلند در وصف حماسه و دفاع، بی‌هیچ تعارفی، تنها و تنها دستاوردهای اساسی شعر انقلاب‌اند که

● خاموشی سال‌های طولانی شاعران پیشرو شعر انقلاب (شاعران الگو) آسیبی جدی برای شاعران نسل‌های بعد و اساس شعر انقلاب فراهم کرده است.

● برای نسل مردد شعر انقلاب، راهکارهای تازه‌ای آرایه شود تا روزی اگر بنا بر تعریف شعر انقلاب باشد، صرفاً «تعریف به زمان» صورت نگیرد و شعر انقلاب، دامن سرشار از مؤلفه‌ها و عناصری داشته باشد که مختص خودش باشد.